

بررسی و آنالیز ساختار نسیب در شعر جاهلی

دکتر عنایت الله فاتحی تژاد*

چکیده:

مقدمه تغزلی قصاید کهن عربی که اصطلاحاً « نسیب » خوانده می شود، از اجزاء و بخشهایی از قبیل گریه بر اطلال، وصف آثار به جای مانده از منزلگاه معشوق سفر کرده، شرح جدایی معشوق و توصیف کجاوه وی و حرکت کاروان معشوق تشکیل شده است که به نوعی اشاره به شیوه زندگی قبیله ای است . همه شاعران جاهلی بجز صعالمیک در نسیب قصاید خود از این ساختار کلیشه ای و چارچوب کلی پیروی کرده اند و حتی واژگان و ترکیبها و تشبیهاتی که به کار برده اند، همه تقلیدی و تکراری است .

واژه های کلیدی: شاعران جاهلی، نسیب، صعالمیک، معلقات، اطلال

*دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۴/۲۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۵/۲۷

شاعر جاهلی در قصاید خود پیش از آنکه به مضمون و موضوع اصلی قصیده که بیشتر مدح، فخر و حماسه است، پردازد، ابیاتی تغزلی در وصف معشوق و یار سفرکرده خود می سراید تا احساسات و عواطف مخاطبان را برانگیزد و آنان را آماده سازد تا با شور و اشتیاق بیشتر به مضمون اصلی قصیده گوش فرادهند. این مقدمه تغزلی یا «نسیب» دارای ساختاری است که گویی همه شاعران ملزمند از آن پیروی کنند. از این رو موضوعاتی را که شاعر در نسیب بدان می پردازد کاملاً قراردادی است و گویی شاعر حق ندارد جز آن موضوعی دیگر را برگزیند. به همین سبب نسیب در قصاید همه شاعران جاهلی دارای مضامین مشترکی است و آنچه تفاوت دارد شیوه بیان عبارتها، ترکیبها و واژگان است.

نسیب خود از بخشهای متعدد تشکیل شده است: وصف اطلال، گریستن بر بقایای منزلگاه معشوق، همراهان، سخن گفتن با ویرانه ها، وصف ویرانی منزلگاه معشوق و آثار باقیمانده از آن، عوامل طبیعی که باعث ویرانی آن شده اند مانند باد و باران و

سیلاب، ذکر صبح روز جدایی و واپسین دیدار، و سرانجام وصف کجاوه معشوق که راه سفرپیش گرفته است. برخی منابع امروالقیس را پیشاهنگ و مبدع شعر «اطلال» دانسته اند و برآنند که دیگر شاعران در گریستن و گریاندن یاران و وصف آثار منزلگاه یار سفرکرده، نسیب قصاید وی را الگوی خود قرار داده و به تقلید از او پرداخته اند (نک، ابن سلام، ۴۶؛ ابن قتیبه، ۶۸/۱؛ سیوطی، المزهَر، ۲/۴۰۵).

در نسیب گمان می رود که شاعر سوار بر شتر و در مصاحبت یارانش بیابانهایی خشک و بی آب و علف را آرام آرام در می نوردد. آهنگ موزون گامهای شتر بر روی شنهای نرم صحرا شاعر را به ژرفای خاطرات گذشته خود فرو می برد. دیدگان خسته اش را بر هم می نهد و خاطرات زیبا و دل انگیز گذشته را در آینه خیال مرور می کند و ناگهان خود را بر ویرانه های منزلگاه پیشین معشوق «اطلال و دمن» می بیند که روزگاری صحنه روزهای خوش زندگی او بوده است. شاعر با دیدن بقایای خیمه و خرگاه معشوق خاطرات گذشته را به یاد می آورد و دوران وصل به تمام و کمال برایش تداعی می شود. لختی درنگ می کند و همسفرانش را با گریه و زاری از رفتن باز می دارد و از آنان نیز می خواهد که از رفتن بازایستند و به یاد آن یار سفر کرده، شیون سردهند. در این بخش از قصاید جاهلی واژگان کلیشه ای از قبیل: «قفا نَبک»، «قفوا»، «وقفوا»، «وقف» بسیار تکرار می شود (نک، مفضل ضبی، ۲۵، ۳۴؛ زوزنی، ۷، ۴۵، ۷۴، ۹۴، ۱۳۷؛ شنیطی، ۴۲):

قفا نَبکِ من ذِکری حَبیبٍ و منزِلِ بِسِیْطِ اللّویِ بَینَ الدّخولِ فَحَومِلِ

«همسفران، لحظه ای بازایستید تا به یاد یار سفرکرده و منزلگاه او در ریگستان

میان دخول و حومل گریه سردهیم» (امروالقیس، دیوان، ۸۹)

قفا نَبکِ من ذِکری حَبیبٍ و عرفانِ و رَسَمِ عَفَّتِ آیاتُهُ مُنْذُ اَزمانِ

امروالقیس، دیوان، ۱۰۲)

«همسفران لختی درنگ کنید تا به یاد دلداده سفرکرده و منزلگاه او که طی سالیان

دراز آثارش محو شده، بگرییم»

لا أرى مَنْ عَهْدَتْ فِيهَا فَابِكِي الـ يَوْمَ ذَلْهَأُ و ما يَرِدُ الْبُكَاءُ
(حارث بن حلز، دیوان، ۲۲)

« در این ویرانه ها نشانی از معشوق نمی یابم و من حیران و سرگشته اشک می ریزم، اما اشک گمشده را به صاحبش باز نمی گرداند »

آنگاه شاعر به یاد می آورد که چگونه لذت بخش ترین روزهای زندگی را در آن منزلگاه گذرانده است و اینک روزگار با ناملايمات بسيارش ياران و آشنایان را از هم جدا ساخته و منزلگاهشان را به ویرانه ای مبدل ساخته که جولانگاه آهوان و گاوهای وحشی شده است. وصف ویرانی منزلگاه معشوق از مواردی است که تقریباً در همه اشعار جاهلی به جز اشعار صعاليك دیده می شود. در این بخش از نسیب تاکید شاعر بیشتر بر این است که آثار منزلگاه پیشین معشوق هنوز کاملاً محو و نابود نشده است و اندکی از بقایای آن که به آثار خالکوبی، خطوط روی پوست، نوشته های ایرانیان و یا دست نوشته های رهبانان در زبور شبیه است، هنوز پابرجاست:

أَتَتْ حِجْجٌ بَعْدَى عَلَيْهَا فَاصْبَحَتْ كَخَطِّ زُبُورٍ فِي مَصَاحِفِ رُهْبَانٍ
(امروالقیس، دیوان، ۸۹)

«از آن روزگار [که با معشوق خود در این منزلگاه بسر می کردم]، سالیان دراز گذشته است و اینک آثار آن منزلگاه ویران به دست نوشته های راهبان در زبور شباهت یافته است.»

فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا دِمْنَةٌ و مَنَازِلُ كَمَا رَدَّ فِي خَطِّ الدَّوَاةِ مِدَادُهَا
(عبدالله بن عنمه، مفضليات، ۳۷۹)

« از منزلگاه ویران معشوق جز آثاری شبیه به خطوطی که با جوهر نگاشته شده، باقی نمانده است »

و دارٌ لَهَا بِالرَّقْمَتَيْنِ كَأَنَّهَا مَرَّاجِعُ و شَمِّ فِي نَوَاشِرِ مِعْصَمٍ
(زهیر بن ابی سلمی، ۱۶)

« معشوق من را در رقصان منزلگاهی بود که اینک بقایای آن شبیه آثار خالکوبی

بر روی پوست دست نمایان است »

لَمَنْ دَمْنٌ كَأَنَّهِنَّ صَحَافُ قِفَارٌ خَلَا مِنْهَا الْكَثِيبُ فَوَاحِفُ
 أَكْبَّ عَلَيْهَا كَاتِبٌ بِدَوَاتِهِ يُقِيمُ يَدِيهِ تَارَةً وَ يُخَالَفُ
 (مفضلیات، ۲۸۱)

« آثار برجای مانده از منزلگاه معشوق در وادی « کتیب » و « واحف » به صحیفه

هایی ماند که خطوطش از بین رفته اند »

لَمَنْ الدِّيارُ عَقُونََ بِالْحَبْسِ آيَاتُهَا كَمَهَارِقِ الْفَرَسِ
 (حارث بن حلزه، مفضلیات، ۱۳۲)
 الدَّارُ قَفْرٌ وَ الرُّسُومُ كَمَا رُقِشَ فِي ظَهْرِ الْاَدِيمِ قَلَمِ
 (مرقش اکبر، مفضلیات، ۲۳۷)

لَمَنْ طَلُّ أَبْصَرْتُهُ فَشَجَانِي كَخَطِ زَبُورٍ فِي عَسِيبِ يَمَانِ
 (امروالقیس، دیوان ۸۵)

يَلُوحُ كَأَنَّهَا كَفَا فَتَاةٍ تُرْجَعُ فِي مَعَاصِمِهَا الْوُشُومُ
 (زهیر بن ابی سلمی، دیوان، ۱۵۲)

لِخَوْلَةٍ اَطْلَالٌ بِبِرْقَةٍ تَهْمَدِ تَلُوحُ كَبَاقِي الْوَشْمِ فِي ظَاهِرِ الْيَدِ
 (طرفه بن عبد، زوزنی، ۴۵)

وَ جَلَا السُّيُولُ عَنِ الطَّلُولِ كَأَنَّهَا زُبُرٌ تُجَدُّ مُتُونِهَا أَقْلَامُهَا
 (زوزنی، ۹۴)

شاعر پس از به تصویر کشیدن منزلگاه متروک یار « اطلال و دمن » و آثار باقیمانده

از آن، آخرین دیدار خود با معشوق را به یاد می آورد و حالات غمگینانه درونی خود

را در آخرین وداع بیان می کند. آنگاه شاعر به یاد معشوق بر این ویرانه ها درود می

فرستد و سرنوشت معشوق خویش را از آنها جویا می شود. واژگانی که شاعران برای

این مضمون به کار می برند از قبیل «انعم صباحاً»، «عمی صباحاً»، «حیئت من طلل کی أسألها»، «سألتها» و «أسألها» (نک، ضبی، ۱۸۱، ۴۱۳؛ زوزنی، ۷۵، ۹۴، ۱۱۹، ۱۳۷؛ شنیطی، ۷۵، ۱۵۸) همه تکراری و شبیه به هم است:

الا انعم صباحاً ایها الربع و انطق
و حَدَّثَ حَدِيثَ الرِّكْبِ إِنْ شِئْتَ وَ اصْدَقِ
(امروالقیس، دیوان، ۱۶۸)

« ای منزلگاه متروک یار بامدادانت خوش و خرم باد، اگر دوست داری زبان بگشای و با من صادقانه از سرنوشت کاروان معشوق سفر کرده سخن بگو »

فَلَمَّا عَرَفْتُ الدَّارَ قُلْتُ لِرَبِّهَا
الا انعم صباحاً أيها الربع و اسلم
(زهیر بن ابی سلمی، دیوان، ۱۹)

« چون منزلگاه معشوق را شناختم، درنگ کردم و گفتم ای دیار متروک یار بامدادت خوش باد و پیوسته سلامت بمان »

يا دارَ عِبَلَةَ بِالْجِوَاءِ تَكَلَّمِي
و عمی صباحاً دارَ عِبَلَةَ و اسلمی
(عنتره، شرح زوزنی، ۱۳۸)

« ای منزلگاه ویران عبله در سرزمین جِواء مرا از سرنوشت ساکنانت آگاه ساز و خوش باد صبحگاهانت »

وَقُوفاً بِهَا صَحْبِي عَلِيٌّ مَطْطِهِمْ
يَقُولُونَ لَا تَهْلِكِ أَسَى و تَجَمَّلِ
(امروالقیس، دیوان، ۸)

« یاران من سوار بر شتران در میانم گرفته، می گویند: صبوری و شکیبایی پیشه ساز و در غم و اندوه یار سفر کرده خود را هلاک مساز. »

همین بیت در معلقه طرفه بن عبد نیز تکرار شده است و تنها به جای واژه « تَجَمَّلِ »، « تَجَلَّدِ » آمده است .

فَلَمَّا رَأَيْتُ الدَّارَ قَفراً سَأَلْتُهَا
فَعَيَّ عَلَيْنَا نُويها و رمادها
(عبدالله بن عنمه، ضبی، ۳۷۹)

« چون دیدگانم بر منزلگاه متروک معشوق افتاد، حال محبوبم را جويا شدم. اما ویرانه‌ها و خاکستر اجاقها را زبان پاسخ دادن نبود »

گریه بر اطلال یکی از ماهرانه‌ترین شیوه‌های یادآوری خاطرات عاشقانه است. چون تصویر معشوق در ذهن شاعر نقش می‌بندد، یادآوری خاطرات برای او لذت بخش است و در واقع تسلای خاطر اوست و به گفته خود شاعر او به این یادآوری سخت نیازمند است و از آن با کلمه « حاجت » یاد می‌کند:

ظَلَلْتُ عَلَى عِرْفَانِهَا ضَيْفَ قَفْرَةٍ لِقَاضِيٍّ مِنْهَا حَاجَةَ الْمُتَلَوِّمِ

(مفضلیات، ۲۰۹؛ واده، ۴۸)

«برویرانه‌های منزلگاهش به میهمانی اندوه‌تنبهایی رفتم تا نیاز دل‌دردمندم را برآورم»

فَوَقَفْتُ فِيهَا نَاقَتِي وَ كَاتِبَهَا فَدَنْ لِقَاضِيٍّ حَاجَةَ الْمُتَلَوِّمِ

(عنتره، زوزنی، ۱۳۷)

« شترم را که چون عمارتی کوه‌پیکر بود، در کنار منزلگاه متروکش رها کردم و لحظه‌ای درنگ کردم تا حاجت خویش برآورم »

نسبب قصاید دارای دو زمان متفاوت است: یکی زمانی که به دوران جوانی عاشق باز می‌گردد و شاعر گرفتار عشق بوده است و دیگری زمانی که پا به عرصه پیری نهاده و با دیدن ویرانه‌های معشوق دوران وصال در ذهنش تداعی می‌شود. آنچه بیش از همه ذهن شاعر را می‌آزارد، یادآوری لحظه‌جدایی از معشوق است که آن را با غم و اندوه به تصویر می‌کشد. صبح روز جدایی که از آن با کلمه « غداً البین » یاد می‌شود، از مضامینی است که در بیشتر اشعار جاهلی تکرار شده است:

قَامَتْ تَرِيكََ غَدَاةَ الْبَيْنِ مُتْتَدِلًا تَخَالُهُ فَوْقَ مَتْنِيهَا الْعِنَاقِيدَا

(ربیعۀ بن مقروم، مفضلیات، ۲۱۳)

«صبح روز جدایی از جای برخاست و گیسوان فروهسته‌اش را به نمایش گذاشت آن سان که گویی بر دوشش خوشه‌های انبوه انگور آویخته بود»

كَأَنَّ غَدَاةَ الْبَيْنِ يَوْمَ تَحَمَّلُوا لَدَى سَمَرَاتِ الْحَيِّ نَاقِفٌ حَنْظَلُ
(امروالقیس، معلقه، ۹)

« بامداد روز جدایی آنگاه که قبیله معشوق بار سفر بست، من در کنار بوته های خار مغیلان و جلو خیمه گاه او، چنان اشک می ریختم که گویی حنظل می شکم »

فَلَوْ كَانَتْ غَدَاةَ الْبَيْنِ مَنَّتْ وَقَدْ رَفَعُوا الْخُدُورَ عَلَى الْخِيَامِ
(نابغه ذبیانی، مفضلیات، ۱۷۶)

كَأَنَّ سَلْمَى غَدَاةَ الْبَيْنِ إِذِ رَحَلَتْ لَمْ تَشْتُ جَاذِلَةً فِيهَا وَلَمْ تَصِفِ
(بشرین ابی خازم، مفضلیات، ۱۴۰)

چون معشوق بر کجاوه می نشیند و عزم سفر می کند، شاعر دورادور او را دنبال می کند و از همراهانش می خواهد که کجاوه معشوق را زیر نظر داشته باشند و لحظه ای از آن چشم برندارند تا مبادا کاروان وی را در فراخنای بیابان بی آب و علف گم کنند. شاید هیچ شاعری در وصف سفر معشوق به پای زهیر بن ابی سلمی نرسد و تصویری که او از این سفر ارائه می دهد بسیار دقیق است و شامل همه جزئیات:

تَبَصَّرَ خَلِيلِي هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ تَحْمَلْنَ بِالْعَلْيَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْثَمِ
عَلُونَ بِأَنْمَاطِ عِتَاقٍ وَكَلَّةٍ وَرَادِ حَوَاشِيهَا مُشَاكِهَةَ الدَّمِ
وَ وَرَكْنَ فِي السَّوْبَانِ يَعلون مَنَّهُ عَلِيهِنَّ دَلُّ النَّاعِمِ الْمُتَنَعِمِ
وَفِيهِنَّ مَلْهُيٌّ لِلصَّدِيقِ وَمَنْظَرٌ أُنِيقُ لِعَيْنِ النَّاطِرِ الْمُتَوَسِّمِ
بُكَرْنَ بُكُوراً وَاسْتَحْرَنَ بِسُحْرَةٍ فَهِنَّ لُوَادِي الرِّسِّ كَالْيَدِ لِلْفَمِ
كَأَنَّ قُتَاتَ الْعَيْنِ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ نَزَلْنَ بِهِ حَبُّ الْفَنَاءِ لَمْ يُحْطَمِ
فَلَمَّا وَرَدْنَ الْمَاءَ زُرْقاً جِمَامُهُ وَضَعْنَ عَصِيَّ الْحَاضِرِ الْمُتَخَيَّمِ

« دوستان من نیک بنگرید آیا در این تپه ها در فراسوی چشمه سار « جرثم » کاروان یار مرا که رخت سفر بر بسته، می بینید؟ آنان در کجاوه هایی آرمیده اند که پرده های نفیس و نازک با حاشیه ای خون رنگ آنها را پوشانده است. آسوده خیال و

سبکبال و با ناز و عشوه بلندبهای « سوبان » را در نوردیدند، آراستگی و برازندگی آنان چشم هر بیننده‌ای را خیره می‌سازد و او را مسحور و از خود بیخود می‌کند. سحرگهان پیش از سپیده دمان رهسپار شدند و اینک فاصله آنان تا وادی « رَس » به اندازه فاصله میان دست تا دهان است. تکه‌هایی از پشمهای رنگین که در هر منزلگاه از کجاوه هایشان فرو افتد دانه‌های نکوبیده انگورک را ماند و چون به آن برکه آب زلال و نقره‌گون رسیدند رحل اقامت افکندند و خیمه‌ها برافراشتند ».

در بیشتر قصاید جاهلی از همراهان شاعر به صیغه مثنی « خلیلی » (ای دوست من) یاد می‌شود. در این بخش تعبیراتی که شاعران جاهلی به کار برده‌اند همه تقریباً شبیه به هم و دارای یک مضمون است و حتی واژگان و ترکیبها کاملاً تقلیدی و تکراری است. به عنوان نمونه این مصرع معروف « تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرِي مِنْ طَعَائِنِ » ظاهراً نخستین بار در اشعار امرالقیس آمده است:

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرِي مِنْ طَعَائِنِ سَوَالِكَ نَقْبًا بَيْنَ حَزْمِي شَعْبَبِ
(نک، دیوان، ۵۷)

اما بیشتر شاعران جاهلی عیناً آن را تقلید و اقتباس کرده‌اند، زهیر بن ابی سلمی دست کم ۳ بار آن را در قصایدی متفاوت در دیوان خود تکرار کرده است و تنها در یک مورد به جای « تَبَصَّرَ » واژه « تَبَّيْنِ » نشانده است:

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرِي مِنْ طَعَائِنِ تَحْمَلْنَ بِالْعَلِيَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْثُمِ
(نک، دیوان، ۲۵، ۱۹، ۲۱۴، ۲۶۶؛ زوزنی، ۷۵)

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرِي مِنْ طَعَائِنِ كَمَا زَالَ فِي الصَّبْحِ الْأَشْيَاءُ الْحَوَامِلُ
(دیوان، ۲۱۴)

تَبَّيْنِ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرِي مِنْ طَعَائِنِ بِمُنْعَرَجِ الْوَادِي فَوْقَ أَبَانِ
(دیوان، ۲۶۶)

همین مصرع را مرقدش اکبر و عبیدبن ابرص نیز بی هیچ کم و کاست در اشعار خود آورده‌اند:

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَل تَرَى مِنْ ظَعَائِنِ جَزَعَنَ سِرَاعاً وَ اقْتَعَدَنَ الْمُفَاتِمَا

(نک، ضبی، ۲۴۵)

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَل تَرَى مِنْ ظَعَائِنِ سَلَكَنَ غَمِيرًا دُونَهْنَ غَمَوْضُ

(دیوان، عبید بن ابرص، ۱۲۳)

همچنین اسود بن یعفر (با قافیه ن)، راعی النمری سه بار (قافیه های: ر، ع، د)، نابغه جعدی (قافیه م) و کعب بن زهیر (قافیه ق) این مصرع را اقتباس کرده اند (نک، مفضل ضبی، ۴۳، ۶۷، ۱۱۷، ۱۲۹). برخی محققان همچون طه حسین که اشعار جاهلی را جعلی و ساخته راویان سده های بعد می دانند، این گونه تکرارها را دلیلی بر جعلی بودن آنها دانسته اند (نک، طه حسین، فی الشعر الجاهلی، ۸۷ - ۸۹).

تشبیه کجاوه معشوق به کشتی یکی دیگر از مضامین تکراری در شعر جاهلی است، که شاعر قافله معشوق را در بیابانهای خشک و بی آب و علف و در میان سراب، همچون کشتی ای می بیند که در دل دریایی بی انتها امواج را می شکافد و به پیش می رود:

كَأَنَّ حُدُوجَ الْمَالِكِيَةِ غُدُوءٌ خَلَايَا سَفِينٍ بِالنَّوَاصِفِ مِنْ دَدٍ

« صبح روز جدایی کجاوه معشوق من (از قبیله بنی مالک) بر پشت شتران در ریگزار دد، کشتی غول پیکری را می مانست که دل دریا را می شکافد و به پیش می رود »

(طرفة بن عبد، زوزنی، ۴۶؛ برای موارد دیگر نک، مفضلیات، عبید بن ابرص،

،۶۶)

كَأَنَّ الظُّنَّ حِينَ طَفُونَ ظُهُراً سَفِينُ الْبَحْرِ يَمِّنَ الْقَرَاخَا

(نابغه ذبیانی، ۶۷)

وَهُنَّ كَذَاكَ حِينَ قَطَعْنَ فَلَجاً كَأَنَّ حُدُوجَهُنَّ عَلَى سَفِينِ

(مفضلیات، منتقب عبدی، ۲۸۸)

لِمَنِ الظُّنُّ بِالضُّحَى طَافِيَاتٍ شِبْهَهَا الدَّوْمُ أَوْ خَلَايَا سَفِينِ

(مرقس اکبر، مفضلیات، ۱۲۳)

فَشَبَّهْتَهُمْ فِي الْأَلِّ لَمَّا تَكَمَّشُوا حَدَائِقَ دَوْمٍ أَوْ سَفِينًا مُقْبِرًا

(امروالقیس، دیوان، ۷۶)

شاعر پس از آن از حرکت کاروان معشوق، منزلگاههای میان راه، حیوانات وحشی تصویر زنده ای به دست می دهد و سرانجام مجالی می یابد تا به وصف شتر خود که با آن بیابانهای دور و دراز را در پی معشوق طی کرده، بپردازد. اینچنین بخش تغزلی قصیده به پایان می رسد و شاعر به مضمون اصلی قصیده می پردازد و چنانچه موضوع اصلی قصیده مدیحه باشد شاعر بی درنگ مدح خود را با نسیب پیوند داده می گوید که من رنج این سفر طولانی را بر خود هموار ساخته و این بیابانها را با مشقتی جانکاه پیموده ام تا به بارگاه ممدوح رسم (نک، ابن قتیبه، همانجا؛ بیاتی، ۲۱۲).

تقریباً همه شاعران جاهلی به استثنای شاعران صعالیک، این ساختار کلیشه ای قصیده را الگوی خود قرار داده و خود را ملزم به پیروی از آن می دانسته اند. این سبک و ساختار کلی به عنوان یک سنت لایتغیر در میان عربها چندان رسوخ و نفوذ یافته بود که تا قرنهای پس از ظهور اسلام شاعران ملزم به تقلید از آن بودند. تا آنجا که حتی برخی از شاعران معاصر عرب نیز اشعارشان را به تقلید از شاعران جاهلی با ذکر اطلال آغاز کرده اند. همچون مصطفی غلابینی (د ۱۹۴۴م) نویسنده و ادیب لبنانی که در قصیده ای چنین گفته است:

وَقَفْتُ عَلَى الْأَطْلَالِ أَطْلَالِ قَحْطَانَ وَ آيَاتِ عَدْنَانَ وَ آثَارِ غَسَّانِ

همچنین معروف الرصافی (د. ۱۳۶۴ق/۱۹۴۵م) به شیوه امروالقیس و زهیر بن ابی

سُلَمی چنین می سراید:

تَبَصَّرَ خَلِيلِي فِي الزَّمَانِ فَهَلْ تَرَى صَفَا فِيهِ مِنْ وَقَعِ الشَّوَابِ مَشْرَبِ

و ناصیف یازجی (د ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م) نیز به تقلید از شاعران جاهلی ابیاتی از این

دست فراوان دارد:

ماذا الوُفُوفُ عَلَى رُسُومِ الْمَنْزِلِ هَيْهَاتَ لَا يُجِدِي وَقُوفَكَ فَارْحَلِ
 تِلْكَ الْأَتَافِي فِي الْعِرَاصِي تَخَلَّفَتْ أَظَنَنْتَ قَلْبِكَ بَيْنَهَا فَتَأَمَّلِ
 دَارٌ عَفَتْهَا الذَّارِيَاتُ فَابْرَزَتْ فِيهَا خُطُوطٌ مِثْلُ رَقْمِ الْجَمَلِ
 وَ مَتَى سَأَلْتُ رَبَّوَعَهَا عَنْ أَهْلِهَا صَدَرَ الْجَوَابُ عَنِ الصَّبَا وَالشَّمَالِ
 (نک، یازجی، ناصیف، قصیده ۲۰، ۲۵)

از میان شاعران جاهلی تنها تعداد اندکی گاه به جای وصف معشوق در ابیاتی به وصف خمر پرداخته اند. مانند عمرو بن کلثوم که مقدمه تغزلی خود را با وصف خمر آغاز کرده و ستایش از باده را جایگزین بخش نخست نسیب یعنی گریه بر اطلال کرده است. وی در ابیات آغازین معلقه خود ساقی را اینچنین مورد خطاب قرار می دهد:

أَلَا هُبِّي بِصَحْنِكَ فَاصْبِحِينَا وَ لَا تُبْقِي خُمُورَ الْأَنْدَرِينَا
 مُشْعَسَعَةً كَأَنَّ الْحُصَّ فِيهَا إِذَا مَا الْمَاءُ خَالَطَهَا سَخِينَا
 تَجُورُ بِذِي اللَّبَانَةِ عَنْ هَوَاهُ إِذَا مَا ذَاقَهَا حَتَّى يَلِينَا
 (نک، زوزنی، ۱۱۸)

«هان برخیز که هنگام صبحی است، از سبوی خویش پیاله ای پرکن و شراب اندرین» را فرومگذار، شرابی صاف که چون با آب گرم پیامیزند بسان زعفران گلگون شود، شرابی که یک پیاله اش اندوه دل بزدايد و رنج دنیا از یاد ببرد». عمرو بن کلثوم با اینکه ابیات نخستین قصیده اش را به وصف خمر اختصاص می دهد، اما معشوق را نیز از یاد نمی برد و بلافاصله به لحظه جدایی و موضوع فراق می پردازد و به تقلید از سنت معمول از معشوق می خواهد که لحظه ای درنگ کند تا شرح دردناک جدایی را بر او بازگوید تا شاید بتواند، دل وی را به دست آورد و او را از رفتن باز دارد:

«قَفِي قَبْلَ التَّفَرُّقِ يَا طَعِينَا نُخْبِرُكَ الْيَقِينِ وَ تُخْبِرِينَا

«ای کجاوه نشین پیش از جدایی لختی درنگ کن تا شرح دردناک

جدایی را برای هم بازگوییم» (زوزنی، ۱۱۹ بیت ۶ به بعد) اعشی نیز از شاعرانی است که در مقدمه بسیاری از قصایدش به وصف شراب می پردازد. از همین رو وی را از نخستین شاعران باده سرا دانسته گفته اند: اعشی شاعرترین جاهلیان است آنگاه که از مستی و سرخوشی سخن آغاز کند. تعبیر، مضامین و تشبیهاتی که وی در وصف شراب به کار برده، در خمریات شاعران عصر عباسی همچون ابونواس مورد تقلید قرار گرفته است. وی در قصیده ای که ابیاتی از آن را در زیر می آوریم روش قصه پردازی پیش گرفته یکی از ماجراهای میگساری خود را با همه جزئیات و با هنرمندی به تصویر می کشد. وی شبگیر و پیش از بانگ خروس راهی میخانه می شود. برسر قیمت شراب با می فروش گفتگو می کند و چانه می زند آنگاه شتر خویش را نزد می فروش به ودیعه می گذارد و در ازایش شراب می گیرد. چانه زندهای وی با می فروش و پرسش و پاسخهای آن دو بیش از هر چیز خمریات ابونواس را در ذهن تداعی می کند:

أَتَانِي يُؤَامِرُنِي فِي السَّمَوِ	لِ لَيْلًا فَقُلْتُ لَهُ غَادِيهَا
أَرْحَانَا نُبَاكِرُ جِدَّ الصَّبَوِ	ح قَبْلَ النُّفُوسِ وَحُسَادِيهَا
فَقَمْنَا وَلَمَّا يَصِحْ دِيكُنَا	إِلَى جَوْنَةٍ عِنْدَ حَدَادِيهَا
تَنَخَّلَهَا مِنْ بَكَارِ الْقِطَافِ	أُزْرِيقُ آمِنُ إِكْسَادِيهَا
فَقُلْتُ لَهُ هَذِهِ هَاتِيهَا	بِأَدْمَاءَ فِي حَبْلِ مُقْتَادِيهَا
فَقَالَ تَزِيدُونَنِي تِسْعَةً	وَلَيْسَتْ بِعَدَلٍ لِأَنْدَادِيهَا
فَقُلْتُ لِمِنْصَفْنَا أَعْطِهِ	فَلَمَّا رَأَى حَضَرَ شُهَادِيهَا
أَضَاءَ مِظْلَتَهُ بِالسِّرَا	ج وَاللَّيْلِ غَامِرُ جُدَادِيهَا
دَرَاهِمُنَا كُلَّهَا جِيدٌ	فَلَا تَحْبِسْنَا بِتِنْقَادِيهَا
فَقَامَ فَصَبَّ لَنَا قَهْوَةً	تُسَكِّنُنَا بَعْدَ إِرْعَادِيهَا
كُمَيْتًا تَكشِفُ عَنْ حُمْرَةٍ	إِذَا صرَحَتْ بَعْدَ إِزْبَادِيهَا

كحوصلة الرأل في دنها إذا صوبت بعد إقعادها
فجال علينا بإبريقه مُحضَّبُ كَفِّ بِفِرْصَادِهَا
فباتت ركابُ بأكوارها لَدِينَا وَخَيْلٌ بِالْبَادِهَا
لِقَوْمٍ فَكَانُوا هُمُ الْمُنْفِدِينَ شَرَاهُمُ قَبْلَ إِنْفَادِهَا
فَرُحْنَا تَنْعَمْنَا نَشْوَةً تَجورُ بنا بعدَ إقْصَادِهَا
(اعشى، دیوان، ۵۹)

« شبگیر نزد من آمده مرا به میگساری فرا خواند گفتم: باکی نیست برویم
سپیده دمان رهسپار میخانه شدیم تا پیش از آنکه حسودان بیدار شوند، صبحی
زنیم .

هنوز بانگ خروسان بلند نشده بود که در میخانه نزد خمّار بودیم
باده فروش شرابی ارغوانی از انگورهای تازه رس را برایمان صاف کرد . از آن
شراب که مطمئن بود بازارش را کسادی نیست .
بدو گفتم: این ماده شتر سفید را که افسارش در دست خدمتکار من است، بگیر و
در ازای آن شرابم ده .

گفت: نمی ارزد مگر اینکه ۹ سکه دینار نیز بر آن بیفزاید تا منصفانه با شرابتان برابر شود
به خدمتکار خود گفتم: هرآنچه خواست به او ده . باده فروش چون چشمش به
سکه ها افتاد

در تاریکی شب چراغی برافروخت و میخانه را روشن ساخت
بدو گفتم این سکه ها خالصند و برای آزمایش آنها وقت ما را نگیر
برخواست و برایمان شرابی ریخت تند و آرام بخش
و چون کف آن فرونشست سرخیش آشکار شد
شرابی صاف و گلگون همچون چینه دان نوزاد شتر مرغ
ایرینی از آن در میان ما چرخاند و شرابی به سرخی شاه توت برایمان ریخت
[بیرون میخانه] شتران و اسبانی آماده بودند که صاحبانشان همه می زدگان بودند

پس آنگاه همگی سرمست و از خود بیخود بازگشتیم.»

نسیب بازتاب زندگی صحرائشینی

اینکه شاعران جاهلی قصاید خویش را با وصف معشوق آغاز می‌کنند، دلیل آن نیست که همه آنان عاشق پیشه و سرسپرده عشق بوده‌اند. چه بسیار شاعرانی که طعم عشق را نچشیده‌اند، اما در مطلع قصاید خود معشوقی فرضی و خیالی برای خود برگزیده نسبت به وی اظهار عشق و محبت کرده و سپس از فراق وی سخت نالیده‌اند. شکوه و زاری از جدایی و فراق یار و محبوب تا حدودی بازتاب زندگی قبیله‌ای عربهاست. چه می‌دانیم که آب و چراگاه دو عنصر اساسی در زندگی اعراب جاهلی است. قبایل در جستجوی آب و چراگاه همواره در حال کوچیدن از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگرند. چند طایفه بر سرچشمه‌آبی گرد می‌آیند و مدتی در آنجا به سر می‌برند و در چراگاههای اطراف آن گوسفندان خود را می‌چرانند. در این مدت میان مردان و زنان و کودکانی که از قبایل مختلف برای مدتی کوتاه یک جا جمع شده‌اند، دوستی و صمیمیت و الفت پدید می‌آید، اما این دوستی نمی‌تواند چندان پایدار باشد و لاجرم این قبایل از یکدیگر جدا شده، هر کدام در پی چراگاهی جدید می‌روند. طبیعی است که این جدایی برای آنانکه میانشان دوستی و محبت ایجاد شده، سخت دشوار است و چون از یکدیگر جدا می‌شوند، احساس ناراحتی و دلتنگی آزارشان می‌دهد و همین احساسات درونی و عواطف است که در قالب نسیب جلوه‌گر می‌شود و احساس جدایی و دلتنگی، تنها درد شاعران نیست بلکه درد مشترک همه افراد قبیله است و همه جاهلیان با آن به خوبی آشنایند. از همین رو شاعر ترجیح می‌دهد شعرش را با موضوعی آغاز کند که برای همگان به خوبی ملموس و قابل درک باشد و مخاطبان نیز چون احساسات درونی خود را از زبان شاعر می‌شنوند، مشتاقانه گوش جان به شعر او می‌سپارند. ابن قتیبه در این باره می‌گوید: «مقصد قصیده این است که به یاد یار و دیار و آثار و اطلال و دمن، زاری و شکوه آغاز شود و منزلگاه معشوق مورد خطاب قرار گیرد و شاعر یاران را به ایستادن در آنجا فرا خواند تا صاحبان آن سرمنزل را که از

آنجا کوچیده اند، به یاد آورند آنگاه شاعر از شدت فراق و بسیاری اندوه و شور و شوق خود یاد کند تا مخاطبان متوجه او شوند و چون اطمینان کرد که سخنش را گوش می دهند، بازگشت کند و... آنگاه به مدیح بپردازد» (الشعر و الشعراء، ۲۰/۱، چ بیروت). بنابراین اگر شاعر جاهلی در آغاز قصیده خود از عشق و محبت و سپس فراق یار سفرکرده سخن می گوید، می خواهد سرنوشت زندگی قبیله ای را که آغازش دوستی و پایانش جدایی و فراق است، منعکس سازد. آنچه این تفسیر و تحلیل را تقویت می بخشد این است که صعلوکان یعنی شاعرانی که از قبیله خود طرد شده اند و به تنهایی در بیابانها بسر می برند، اشعارشان بدون نسیب است و هیچ یک از قصاید شاعران صعلوک که در مفضلیات و دیگر منابع آمده، با نسیب و مقدمه تغزلی آغاز نمی شود و بهترین نمونه آن لامیه العرب شنفری است.

روش و شیوه زندگی صعالیک با دیگران تفاوت فاحش دارد، آنان به دلایل گوناگون از قبیله خود طرد شده اند و در بیابانها به تنهایی و در آوارگی بسر می برند و از راه دزدی و راهزنی زندگی می گذرانند. از این رو اشعار صعالیک نیز انعکاس و بازتابی از زندگی آنان است: دنبال کردن حیوانات و شکار آنها، راهزنی و دزدی، فقر و گرسنگی، دربدری و آوارگی، کینه توزی و انتقام جویی از موضوعات اصلی اشعار آنان به شمار می رود.

برخی از محققان نسیب قصاید و موضوع اطلال را تفسیر فلسفه وجود می شمارند که بیانگر سرنوشت و نابودی و تباهی است. بدین معنا که شاعر جاهلی نابودی تدریجی اشیاء و رفتن به سوی مرگ را در قالب عباراتی از قبیل « عفت الدیار»، «درست الیمن» و «إمحت الرسوم» بیان می کند و محوشدن دیار یار و کهنه شدن آثار آن را تعبیری از زندگی می داند که روزی به دنیا می آید، دوران جوانی را پشت سر می نهد، بزرگ و کهنسال می شود و سرانجام با مرگ زندگیش به پایان می رسد. پس در واقع زندگی ناپایدار انسان در این جهان همچون استقرار قبیله ای است بر سرچاهی آب یا چمنزاری سرسبز برای مدتی کوتاه (جمال، ۳۲۱-۳۲۲).

منابع

۱. ابن سلام، طبقات فحول الشعراء، به کوشش محمود محمد شاکر، قاهره، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م؛
۲. ابن قتیبه، الشعر والشعراء، بیروت، دارالتحافه؛
۳. امرالقیس، دیوان، به کوشش ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۹۹۰م؛
۴. بیاتی، عادل جاسم، تاریخ الادب العربی قبل الاسلام، بغداد، ۱۴۱۰ق/۱۹۸۹م؛
۵. جمال، عادل سلیمان، ذواصات عربیة اسلامیه، قاهره، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۲م؛
۶. زوزنی، حسین، شرح المعلقات السبع، قم، ۱۴۰۵ق؛
۷. زهیرین ابی سلمی، دیوان، ؟
۸. سیوطی، عبدالرحمان، المزه، به کوشش فواد علی منصور، بیروت، ۱۹۹۸م؛
۹. شنقیطی، احمد، شرح المعلقات العشر، بیروت، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م؛
۱۰. ضبی، مفضل، مفضلیات، به کوشش احمد محمد شاکر، و عبدالسلام هارون، قاهره، ۱۹۸۳م.

Archive of SID